

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵ فروردین ۱۳۹۸

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

مصادف با: ۸ شعبان ۱۴۴۰

موضوع جزئی: آیه ۳۰_ وجه اعلام خلافت انسان_ حق در مسئله

جلسه: ۴۶

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

بررسی وجوه هفتگانه

بحث در این بود که وجه اعلام خلافت انسان به ملائکه توسط خداوند متعال چه بوده. هفت وجه ذکر کردیم و گفتیم که اغلب این وجوه در واقع می‌تواند به عنوان پندهای اخلاقی و یا پیام‌هایی که از این آیه قابل استفاده است ذکر شود. لذا چه بسا غیر از دو وجه بقیه نمی‌تواند به عنوان پاسخ این سوال تلقی شود. مثلاً در وجه ششم عرض کردیم که نقل این داستان و گفتگو بین خداوند و ملائکه، در واقع برای دلجویی و تسلی دل پیامبر است که از اعتراضات و اشکالات و منکران و مشرکان رنجیده نشود، چون همین ماجرا هم نسبت به خود خداوند متعال در جریان خلقت آدم وجود داشته است. این وجه باز پاسخ آن سوال اصلی نیست ولی تقلش می‌تواند آن خاصیتی که عرض کردیم را داشته باشد.

تنقیح موضوع بحث

به عبارت دیگر در اینجا دو مسئله وجود دارد، یکی اینکه نقل این ماجرا از ابتدا تا انتها برای چه بوده؟ یعنی بحث در نقل این ماجرا برای پیامبر است که خداوند فرمود: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

مسئله دوم این است که فارغ از نقل این ماجرا برای پیامبر بالاخره این اتفاق افتاده و خداوند خلافت انسان را برای ملائکه اعلام کرده است. بحث در این است که سرّ اعلام خلافت انسان به ملائکه چه بوده؟

پاسخ‌هایی که برخی از مفسرین در این مقام گفته‌اند، بعضاً ناظر به مسئله اول است و برخی ناظر به مسئله دوم است؛ در حالی که این دو باید از هم تفکیک شود. برخی ناظر به این است که چرا خداوند دارد این ماجرا را نقل می‌کند که پاسخش می‌تواند این باشد که خداوند می‌خواسته به پیامبر دلجویی دهد، یا این که هیچ کس از مشورت بی‌نیاز نیست و همه باید در برابر اعتراض و سوال پاسخگو باشند، حتی می‌تواند برخی از وجوه دیگر باشد که نقل شد. ما هم به همین خاطر گفتیم که این وجوه نادرست نیست چون می‌تواند به عنوان پیام‌هایی تلقی شود که از این آیه استخراج می‌شود. ولی هیچ یک پاسخ به سوال اصلی نیست که چرا خداوند خلافت انسان را به ملائکه اعلام کرد.

به هر حال مسئله مهم این است که در این پاسخ‌ها بین دو مسئله حداقل تفکیک نشده است. یکی اینکه چرا خداوند خلافت انسان را به ملائکه اعلام کرد و دوم اینکه چرا این داستان را نقل می‌کند. موضوع بحث ما آن مسئله اول است.

از بین این این پاسخ‌های هفتگانه وجه اول ناظر به این سوال است لذا اینکه خداوند به ملائکه اعلام کرد، در صدد بود که به آنها تفهیم کند که هیچگاه خیر کثیر را نباید فدای شرّ قلیل کرد. چون می‌دانست آنها سوال خواهند کرد. پس این وجه می‌تواند ناظر به این موضوع باشد، ولی باز باید فراتر از این مسئله به این موضوع نگاه شود.

حق در مسئله

همانطور که در ابتدای بحث از این آیه اشاره کردیم، در واقع خداوند متعال اگر به ملائکه اعلام می‌کند که من می‌خواهم انسان را به عنوان خلیفه قرار دهم، برای این است که می‌خواهد به ملائکه که تقریباً تنها موجودات ذی شعور بودند اعلام کند که کانون هستی و آفرینش انسان است. یعنی اینکه به ملائکه که توان فهم و درک این موضوع را داشتند، اعلام کند که همه آن چیزی که در نظام خلقت شما می‌بینید برای موجودی به نام انسان خلق شده و اینکه خداوند متعال این امانت (بر اساس برخی آیات) را عرضه کرده به سایر موجودات و آنها تحمل پذیرش بار این امانت را نداشتند، کأنّ خداوند می‌خواهد بفرماید که یک موجودی پا به عرصه می‌گذارد که تنها او می‌تواند بار سنگین امانت الهی را به دوش بگیرد. پس اعلام خلافت به ملائکه برای تفهیم هدف‌دار بودن نظام هستی، برای توضیح غایت‌مند بودن نظام آفرینش و اینکه مدارخلقت موجودی است به نام انسان، بوده است. این مسئله مهمی است که همه توجه نظام هستی را معطوف کند به این محور. لذا این می‌تواند به عنوان پاسخ به آن سوال قلمداد شود که سرّ اعلام خلافت انسان برای ملائکه این است و به همین جهت هم «إِذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، در واقع بشارت به ملائکه است.

برخی از مفسرین گفته‌اند^۱ که هر جایی که کلمه «إِذْ قَالَ» به کار رود، معنایش این است که در واقع خداوند دارد هشدار می‌دهد که گوش کن تا بگویم. و آنجایی که دارد اعلام خلافت می‌کند برای ملائکه، نه کمک می‌خواهد از ملائکه و نه در مقام مشورت است چون اصلاً معنا ندارد که خداوند متعال بخواهد از ملائکه مشورت بگیرد؛ اینکه در وجه هفتم برخی گفتند که خداوند در مقام مشورت بود، اصلاً معنا ندارد که ملائکه پاسخ دهند به استشاره خداوند «أَتَجْعَلُ مِنْ يَفْسُدُ فِيهَا وَيُفْسِدُ دَمَاءُ» و این خیلی بعید است که ما هدف از این اعلام و گفتگو را مسئله مشورت بدانیم.

اما بشارت چیزی است که با این معنایی که ما گفتیم سازگار است. لذا خداوند می‌خواهد بشارت دهد به ملائکه که یک موجودی خواهد آمد که معلّم اسماء و مبین حقایق است تا آنها را آماده کند برای وجود و ظهور چنین حقیقتی، این مطلبی است که شاید برخی شواهد قرآنی هم مؤید آن باشد، گاهی بدون قال و گاهی هم با الفاظ و افعال دیگری آمده است. مثلاً «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۲ اینجا انبیاء پیشین را از آمدن

۱. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. سوره آل عمران آیه ۸۱.

پیامبر خاتم آگاه کرده و از آنها میثاق و عهد گرفته است. در موارد بسیاری وقتی خداوند می‌خواهد بشارت دهد با کلمه «إذ قال» و «إذ أخذ» سخن می‌گوید.

به هر حال این که این یک بشارت است، می‌تواند مؤید همان معنایی باشد که بنده عرض کردم.

لذا ما گمان می‌کنیم بهترین پاسخ برای این سوال که چرا خداوند جعل خلافت برای انسان و یا خلقت انسان را به ملائکه اعلام کرده، همین است که خداوند در واقع می‌خواهد به موجودات ذی شعور این عالم که ملائکه بودند اعلام کند که مدار و نقطه کانونی دایره هستی انسان است و همه موجودات دیگر و نظام هستی بر این مدار استوار است چون او موجودی است که می‌تواند رنگ و بوی الهی و خدایی گیرد و به خلافت برسد. البته بعدا که معنای خلافت را بیان کنیم، بیشتر این معنا و این وجه روشن می‌شود.

پس وجوهی که در گذشته گفتیم، برخی ناظر به همین موضوع‌اند، برخی واجد پیام‌های اخلاقی و پندهای اخلاقی هستند و ما نمی‌توانیم بگوییم آن وجوه غلط‌اند اما مشکلشان این است که آنها پاسخ به این سوال نیستند، برخی ناظر به این است که چرا خداوند دارد این را برای پیامبر نقل می‌کند و ما هم گفتیم که این اساسا غیر از سوال مورد بحث ما است. برخی هم ممکن است به این وجه ناظر باشند، ولی باز نمی‌توانند یک پاسخ محوری و اساسی باشد.

چهار نکته

بحث بعدی درباره خود خلافت است و اینکه اساسا حقیقت این خلافت چیست و انسان خلیفه چه کسی می‌شود و عبارت دیگر مستخلف کیست. اما قبل از اینکه به بیان حقیقت خلافت و اینکه مستخلف چه کسی است پردازیم چند نکته قابل ذکر است:

نکته اول: خداوند متعال وقتی این مسئله را می‌خواهد اعلام کند، در واقع آن را بعنوان یک امر قطعی اعلام می‌کند و این حاکی از این است که مسئله مشورت در میان نیست؛ چون کلمه «إِنَّ» که دلالت بر تأکید می‌کند در صدر این آیه آمده است.

نکته دوم: این جمله، جمله اسمیه است، اینکه خداوند می‌فرماید من می‌خواهم فلان کار را انجام دهم در واقع می‌خواهد بگوید که خلیفه دائمی در زمین قرار میدهم چون جمله اسمیه دلالت بر استمرار می‌کند. اگر به صورت جمله فعلیه می‌آمد استمرار از آن استفاده نمیشد. نظیر این را ما در برخی آیات داریم که خطاب به حضرت داوود می‌فرماید «یا داوود إنا جعلناک خلیفۃ فی الأرض»^۱، اینکه بصورت فعلیه گفته، در واقع از آن استمرار فهمیده نمی‌شود و خلافتی هم که به داوود داده، درواقع یک خلافت شخصی است، چون یک شخص معینی را بعنوان خلیفه قرار داده است.

این خلافت همیشگی است.

نکته سوم: این خلافت شخصی هم نیست، چون بحث خلقت انسان و جعل خلافت برای انسان است و لذا این خلافت نوعی است که بعدا توضیح خواهیم داد که منظور از نوعی چیست.

^۱ . سوره ص، آیه ۲۶.

ما به طور کلی در قرآن دو دسته آیه در مورد انسان داریم، یک دسته اشاره به خلقت شخص انسان دارد مانند «إِنَّا خَلَقْنَا مِنْ طِينٍ» در اینجا اشاره به شخص آدم دارد چون تنها کسی که از تراب خلق شد، حضرت آدم است و اشاره به این دارد که اولین انسان با خاک یا تراب خلق شد.

در برخی از آیات که در مورد خلقت انسان سخن می‌گوید اشاره به نطفه و مراحل تکون انسان می‌کند، آنجا بحث خلقت نوع انسان است که نوع انسان‌ها بعد از اولین شخص، از این طریق متولد می‌شوند. اینجا اساساً به مسئله خلقت شخص انسان که از خاک و تراب است ندارد و اشاره به خلقت نوع انسان هم ندارد. بلکه می‌خواهد خلافت نوع انسان را بیان کند نه اینکه بخواهد بگوید که من دارم فقط حضرت آدم را خلیفه قرار می‌دهم، بلکه نوع انسان را دارم خلیفه قرار می‌دهم. ولی باید بعداً عرض کنیم که جعل خلافت برای نوع انسان به چه معناست و آیا همه انسان‌ها قابلیت خلافت را دارند یا برخی که بعداً اشاره خواهیم کرد.

نکته چهارم: نکته مهم تر اینکه در این مسئله یعنی جعل خلیفه، خداوند متعال این امر را فقط به خودش نسبت می‌دهد و به دیگران نسبت نمی‌دهد و حتی در مقام بیان، دیگران را شریک در این کار ولو با واسطه قرار نمی‌دهد. ما در برخی از آیات می‌بینیم که خداوند متعال به صورت متکلم مع الغیر انجام کاری را بیان می‌کند مانند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، که فرموده «إِنَّا» و نفرموده «إِنِّي». یا مثلاً می‌فرماید «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ»^۱ در همین آیه ای که در مورد حضرت داوود خواندیم، فرمود «إِنَّا جَعَلْنَاكَ» در این موارد که خداوند به صورت متکلم مع الغیر بیان می‌کند، در واقع نظر به دخالت و سائط دارد، اما در اینجا می‌فرماید «إِنِّي جَاعِلٌ» و هیچ واسطه ای در کار نیست دلیل این کار چیست؟ این هم یک تکریم و بزرگداشت است، و هم اینکه اساساً امکان وساطت برای هیچ موجودی نبوده که خداوند بخواهد در این جهت آن واسطه‌ها را ذکر کند. چون قرار است انسان بشود معلّم فرشتگان و اگر موجودی بخواهد معلّم ملائکه باشد، معنایش این است که سعة وجودی او بیشتر از ملائکه باشد و چیزی که سعة وجودی بیشتری داشته باشد، نمی‌تواند توسط موجودی که سعة کمتری دارد ایجاد شود. اصلاً وساطت ملائک به معنای عامش در جعل خلافت برای انسان و یا حتی خلقت خود انسان به این معنایی که عرض کردیم قابل تصور نیست، چون اگر یک موجودی واسطه وجود موجود دیگری شود، لازمه اش این است که این واسطه از سعة وجودی بیشتری برخوردار باشد. پس اینکه خداوند می‌فرماید «إِنِّي»، دلیلش این است که امکان وساطت هیچ موجود دیگری در این مقام نبوده است.

حال با توجه به این چند نکته‌ای که گفتیم باید دید که حقیقت خلافت چیست و انسان خلیفه چه کسی شده است که انشاءالله جلسه بعد بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. سوره حجر آیه ۲۲.